



تصویری از مراسم تشییع باشکوه شهید سلیمانی در تهران.

شهروندی؟ این یکی حتی می‌تواند زمینه‌ساز یک درگیری شدید و گسترده داخلی باشد! (به علت همان اختلاف نظرهایی که در مفهوم این کلمات داریم.) پس ملاحظه می‌کنیم که توافق نظر بر سر «رفاه» خیلی راحت‌تر از موارد مشابه به نظر می‌رسد! حدود چهار یا پنج سال پیش متنی نوشته بودم با تیتراژ «شاتناگولیس» که مخفف شانتاژ + گول (فربب) و ایسم بود. بر این باور بودم که این متن می‌تواند نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران و جهان باشد؛ اما هنوز هم نمی‌دانم که آیا آن نشریه چاپ و منتشر شد یا نه؟! الغرض، در آن متن توضیح داده بودم که مثلاً چرا هیچ حکومت و دولتی را در جهان سراغ نداریم که ادعا کند: من برای بیچاره کردن و گسترش فقر و کاهش رشد اقتصادی و افزایش عقب‌ماندگی... و از این قبیل موارد آمده‌ام. چون اینها وظایف و اهدافی است که می‌توانیم ادعا کنیم (چه به‌عنوان هدف واسط و چه در معنای آرمان نهایی) در تمام دولت‌ها و حکومت‌ها مشترک است؛ و این اختلاف بر سر مسیر و چگونگی رسیدن به چنین اهدافی است که باعث شکل‌گرفتن انواع حکومت‌های مختلف می‌شود. پس مثلاً اگر یک حزب یا طیف و گروه سیاسی ادعا می‌کند مرامنامه اصلی و ماهیت حزبی ما رفع فقر و عقب‌ماندگی و از این قبیل چیزهاست، رسماً دارد مهمل می‌گوید! چرا؟ چون اینها اهداف تمامی احزاب سیاسی است و این راه و روش رسیدن به چنین اهدافی است که باعث شکل‌گرفتن طیف‌های مختلف سیاسی می‌شود. همین چگونگی تعریف این مفاهیم و تعیین مسیر رسیدن به این اهداف است که مثلاً کمونیسم را از لیبرال سرمایه‌داری جدا می‌کند. همان‌طور که تفاوت پزشکی مدرن و طب سنتی در این نیست که یک کدام‌شان می‌خواهد بیماران

را شفا بدهد و دیگری نمی‌خواهد! (تفاوت‌شان در تعریف بیماری و سلامت و روش درمان است.) و گرنه به‌عنوان مثال، هم کمونیست‌ها و هم طرفداران لیبرال سرمایه‌داری (که امروز در بسیاری از کشورهای دنیا تبدیل به تنها گفتمان حاکم شده است) واقعاً باور دارند که: «وظیفه یک حکومت این نیست که مردم را به بهشت ببرد.» (چه بهشت وجود داشته باشد و چه نباشد.) خوب چرا؟ قاعدتاً یک حکومت ضد دینی که اصلاً اعتقادی به بهشت و جهنم ندارد. (اگر وجود بهشت و دوزخ را باور داشت که ضد دین نمی‌شد!) حکومت‌های غیردینی (سکولار) نیز چه بهشت و دوزخ وجود داشته باشند و چه نه کاری با این حرف‌ها ندارد! اما یک حکومت دینی چطور؟ پاسخ هرچه هست نباید ربطی به سعادت و شقاوت ابدی (بهشت و دوزخ) داشته باشد؛ مثلاً به احتمال زیاد ممکن است بگوییم: وظیفه حکومت‌ها تلاش برای توسعه یافتگی است. حالا اگر حکومتی ادعای دینی بودن دارد، لابد معتقد است راه و روش‌هایی دینی نیز برای رسیدن به توسعه یافتگی وجود دارد. به نظر نمی‌رسد این حرف اخیر غلط باشد؛ مثلاً آیا طرفداران جمهوری اسلامی با توسعه یافتگی مخالف‌اند؟ قاعدتاً نه. مگر مدعیان «الگوی توسعه یافتگی بومی» در ایران معاصر حرفی غیر از این می‌زنند؟ پس مشکل کجاست؟ آیا طرفداران گفتمان انقلاب دروغ می‌گویند که به توسعه اعتقاد دارند؟ یعنی نه چیزی تحت عنوان الگوی توسعه بومی (دینی و ایرانی) وجود دارد و نه توسعه دنیوی یک آرمان واقعی برای معاد باوران (آن‌هایی که به بهشت و دوزخ اعتقاد دارند) به شمار می‌آید. یا از اینها فراتر، مخالفان جمهوری اسلامی معتقدند چنین ظرفیت و توانی در حکومت‌های غیرسکولار وجود ندارد؟ کمترین دلیلش نیز همین که: هرگاه مسیر توسعه یافتگی با ارزش‌های دینی در تضاد بود، نظریه‌پردازان گفتمان انقلاب اولویت‌های خودشان را عوض می‌کنند. مثل چی؟ مثل همین قانون حجاب و ممنوعیت فروش مشروبات الکلی و مخالفت با صنعت سگس و غیره. (که مثلاً در مواردی چون اقتصاد گردشگری نقش غیرقابل‌انکاری دارند؛ یعنی اگر به توسعه اعتقاد داشتیم با

”

ایجاد و تقویت حقوق و آزادی‌های شهروندی؟ این یکی حتی می‌تواند زمینه‌ساز یک درگیری شدید و گسترده داخلی باشد! (به علت همان اختلاف نظرهایی که در مفهوم این کلمات داریم.) پس ملاحظه می‌کنیم که توافق نظر بر سر «رفاه» خیلی راحت‌تر از موارد مشابه به نظر می‌رسد!